

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که این آیه سوم سوره مبارکه نساء: «وإن خفتن أن لا تقسطوا في اليتامي فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع» بین شرط و بین جزاء تناسب بسیار روشنی وجود دارد و تناسبش را توضیح دادیم و عرض کردیم که یکی از نکاتی که باید مورد توجه قرار بدهیم يك روايتي است که در ذیل این آیه شریفه رسیده است و از آن روایت که منسوب به امیر المومنین علي (علیه السلام) است، استفاده می شود که بین شرط و جزا ثلث قرآن محذوف شده است و این یکی از روایاتی است که اخباریها به آن استناد کرده اند و مع الاسف جمع زیادی از آنها قائل به تحریف قرآن شده اند.

گفتیم که لازم است که این روایت را بررسی کنیم و ببینیم که سنداً و دلالتاً راجع به این روایت چه باید گفت. روایت را مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده و در جلسه گذشته يك مباحثي را پیرامون کتاب احتجاج و سند رواست و سند روایاتی که در کتاب احتجاج آمده بیان کردیم و همچنین پیرامون دلالت این روایت هم نکاتی را ذکر کردیم. بعضی از فضلاء محترم راجع به این کتاب احتجاج، کلامی را از بعضی از مفسرین معاصر از کتاب التمهید فی علوم القرآن برای ما نقل کرده اند که حالا این را هم مناسب است در اینجا اشاره ای کنیم.

در کتاب التمهید فی علوم القرآن که مربوط به بعضی از بزرگان اهل نظر در تفسیر قرآن است، ایشان در جلد هشتم در صفحه 199، آنجا مطالبی را راجع به کتاب احتجاج فرموده اند.

مجموعاً چهار مطلب در آنجا آمده. اولین مطلب این است که مرحوم سید محمد بحر العلوم در مقدمه یکی از چاپ های کتاب احتجاج گفته است که مؤلف این کتاب اصلاً معلوم نیست و شش نفر در تاریخ مفسرین و محدثین امامیه هستند که اینها معروف به طبرسی هستند و مرحوم بحر العلوم گفته است که معلوم نیست که این کتاب احتجاج مربوط به کدام يك از این شش نفر است.

این اولین مطلب ایشان است لذا اصلاً می خواهند بگویند مؤلف کتاب معلوم نیست. خوب این مطلب جوابش روشن است؛ آنچه که مرحوم بحر العلوم می خواهد بگوید در آنجا این است که ما در تاریخ شش نفر معروف به طبرسی داریم یکی همین ابومنصور است صاحب کتاب احتجاج است. دوم شخصی است یعنی صاحب کتاب مجمع البیان که معروف به طبرسی است، منتهی او مُکَنّاي به ابو علي است؛ ابوعلي فضل بن حسن بن فضل طبرسی که متوفی 548 است یعنی خود صاحب کتاب احتجاج هم از علمای قرن پنجم و اوائل قرن ششم است. مرحوم طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان هم همینطور است. او هم معروف به طبرسی است.

طبرسی هم باید عرض کنیم بر خلاف آنچه که در ذهن خیلی ها است منصوب به طبرستان نیست که همین مازندران باشد و خیلی ها فکر می کنند صاحب کتاب مجمع البیان اهل طبرستان و همان مازندران است، نه. طبرسی منصوب به طَبْرُسْ است. طَبْرُسْ معرب همین تفرش است. این تَفَرُّشْ، طَبْرُسْ شده است. طبرس معرب همین تفرش است و از نظر قاعده ادبی يك مرکب

مزجي مثل طبرستان اگر بخواهد منصوب بشود نمي‌گویند طبرسي بلکه از جهت قائده ادبي در مرکب آن جزء اولش ياء مي‌گیرد، يعني مي‌شود طبري. آنهایی که منصوب به مازندران و طبرستان هستند از جهت ادبیات عرب باید بهشون گفت طبري.

حالا پس ببینید صاحب کتاب احتجاج طبرسي است، صاحب کتاب مجمع‌البیان طبرسي است. صاحب مجمع‌البیان پسري دارد او هم از علمای بزرگ بوده بنام طبرسي که این کتاب مکارم الاخلاق مربوط به پسر صاحب مجمع‌البیان است. يك طبرسي چهارم هم داریم که صاحب مشکات الانوار است و همچنین دو طبرسي دیگر هم داریم. ببینید ما در تاریخ و در میان علما شش تا عالم معروف به نام طبرسي داشتیم، اما این کتاب احتجاج، از کسانی که تصریح می‌کند این کتاب مربوط به ابو منصور احمد بن علي بن ابی‌طالب طبرسي است خود این شهر آشوب در کتاب معالم العلماء است. این طبرسي صاحب احتجاج شیخ ابن شهر آشوب است و استاد ابن شهر آشوب است لذا این بیانی که صاحب کتاب التمهید بعنوان مطلب اول فرموده‌اند که اینجا شش طبرسي داریم که معلوم نیست ایشان کدامیک از این‌ها است این مطلب درستی نیست برخی دیگر از علما هم مانند سید بن طاووس تصریح کرده که این کتاب احتجاج صاحبش کیست. این مطلب اول ایشان مخدوش است.

مطلب دومی که ایشان دارند، فرموده‌اند: «الكتاب لا يعدو مراسي». این کتاب احتجاج عنوان مرسل را دارد و عنوان مسند را ندارد و در دنباله فرموده‌اند: اکثرها تلفیقات من روایات النقلیه و احتجاجات عقلیه؛ اکثر روایات کتاب احتجاج تلفیقی است از يك روایات منقول و احتجاجات عقلیه. درست است این کتاب احتجاج همانطوری که از اسمش پیداست در مقام آن بوده است که احتجاجات پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله وسلم) و ائمه معصومین (عليهم السلام) را بیاید بیان کند. يك روایتی را برخی در همان اوائل نسبت داده بودند به پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله وسلم) که حضرت فرموده بودند در دین بحث نکنید، جدال نکنید، مجادله نکنید در اوصاف خداوند، در بقیه امور همین مقدار که می‌شنوید سکوت کنید دنبال نکنید این معنا چیست. که خود صاحب احتجاج در مقدمه آورده است.

بعد می‌گوید خوب این روایت با عمل خود پیامبر منافات دارد با خود عمل ائمه معصومین (عليهم السلام). این همه احتجاجات مربوط به امیرالمومنین (عليه السلام) است که با زنداقه با یهود با نصاری احتجاجاتی که ائمه طاهرین (عليهم السلام) داشته‌اند اینها وجود دارد و اینها این روایات را عملاً تکذیب می‌کند. خوب آیا مجرد اینکه صاحب کتاب، احتجاجات ائمه را نقل کرده این شد احتجاجات عقلیه؟ نه، دارد همان احتجاجات منقوله‌ای که ائمه (عليهم السلام) انجام داده‌اند، منتهی ائمه در احتجاجات از عقل هم استمداد می‌کردند، اما این نیست که بگوییم که این، احتجاجات و استدالات عقلی خود صاحب کتاب احتجاج است و مع الاسف به این نتیجه ایشان رسیده‌اند. می‌فرمایند در مطلب سوم: فهو اشبه به کتاب کلامی. کتاب احتجاج طبرسي بگوییم يك کتاب کلامی است صحیح تر است تا اینکه بگوییم يك کتاب روایی است. يك مصدر حدیثی است.

چرا؟ این مطلب را ما دلیلی برش نداریم. ایشان احتجاجاتی که پیامبر و ائمه کرده‌اند آورده نقل کرده. این کجاش مثلاً به کتاب اسفار یا اشارات یا باب هادی عشر یا شرح تجرید یا کتب کلامی می‌ماند؟ تمام را بعنوان احتجاجات ائمه نقل کرده‌اند. صاحب کتاب روضات الجنات مرحوم خوانسواری می‌گوید: إِنَّ کتاب الاحتجاج کتاب معتبر معروف بین الطائفة. کتاب احتجاج يك کتاب معتبر است. خوب معمولاً علما لفظ معتبر را برای کتب حدیثی بکار می‌برند والا کتاب تاریخی، کتاب استدلالی، کتاب کلامی اینها را نمی‌گویند کتاب معتبر. معروف بین الطائفة. مشتمل علي كل مطلع عليه من احتجاجات النبي والائمة. مشتمل است بر تمام استدلالاتی که پیامبر و ائمه (عليهم السلام) انجام داده‌اند و می‌گوید در آخرش هم توقیعات زیادی که از ناحیه مقدسه آمده برای بعضی از اکابر شیعه نسبت به همان نواب اربعه آنجا ذکر شده است. مرحوم مجلسي در بحار می‌گوید: کتاب الاحتجاج و إن كان اکثر اخباره مرآئي لاكنه من الكتب المعروفة المتداولة.

يك کتاب معروفی است. و اصلاً این نکته را عرض کنیم وقتی زمانی می‌رسد به مرحوم صدوق در من لا یحضر نیمی از روایات را مرسل آورده. حالا بعد يك مقدار زمان دویست سال بعد می‌رسد به صاحب احتجاج خیلی مرسوم نبوده اسناد و روایات را

بیايند نقل كنند. روايات معتبره‌اي كه در كتب بوده است، مسلماً عند الجميع بوده مي‌آوردند نقل مي‌كردند. من مي‌خواهم اين را عرض بكنم متأسفانه با احتراممي كه ما بايد براي بزرگانمان قائل باشيم كه قائل هم هستيم، انصافاً اين كتاب التمهيد في علوم القرآن قدم بزرگي در علوم قرآن برداشته شد و زحمات زيادي كشيده شد.

اما ما بياييم راه افراط و تفریط را در پيش بگيريم، ديديم يك روايت شايد در تمام احتجاج مربوط به تحريف قرآن همين يك روايتي است كه ما نقل كرديم. خوب در كافي هم روايات راجع به تحريف وجود دارد در بعضي كتب ديگر هم وجود دارد، اين سبب نشود كه بياييم اصل كتاب را كنار بگذاريم. كتاب احتجاج كتاب بسيار مهمي است و اينطور نيست كه از كتب گذشتگان همين روايتي كه خوانديم خود ايشان صاحب كتاب التمهيد هم نقل مي‌كند كه ايشان از توحيد مرحوم صدوق نقل کرده ما به توحيد مرحوم صدوق مراجعه كرديم آنجا اين روايت آمده اما خوشبختانه اين قسمت آخر كه بين صدر آيه و ذيل آيه بين شرح و جزا بيش از ثلث قرآن محذوف شده نيامده.

حالا چه بسا مرحوم صدوق از يك منبعي گرفته كه صاحب هم احتجاج هم از آن منبع گرفته اين احتمال هم وجود دارد كه هر دو روايات را از يك منبع ديگري گرفته باشند، بالاخره اين اصول اربع النحل كه قبل از اين كتب اربعه در دست بزرگان بوده ما نمي‌توانيم بگويم آقا اين كتاب همش‌اش كلامي است بگذاريد كنار اين كتاب را و به رواياتش توجهي نداشته باشيد. شما ببينيد همين روايتي كه محل بحث است كه زندقي آمد خدمت اميرالمومنين (عليه السلام) عرض كرد كه: يا علي لولا وجود التناقض و الاختلاف في القرآن لدخلت في دينكم. حضرت به او فرموده‌اند: سكتك امك، اين تناقض في القرآن؟ اين الاختلاف في القرآن؟ آنوقت اين زندقي بيست و دو مورد از آيات قرآن را گفته و اين بيست و دو مورد را اميرالمومنين دقيقاً جواب داده. انسان وقتي اين جوابها را مي‌بيند، متن يك متني است كه لا يصدر الا امام المعصوم (عليه السلام)، كس ديگري نمي‌تواند اين جواب را بدهد. آن زندقي كه خودش خيلي مرتبه بالاي علمي هم داشته است و عجيب اين است كه وقتي اميرالمومنين جوابش تمام مي‌شود دعا مي‌كند براي اميرالمومنين و مي‌گويد: فرج ... عنك كما فرت عني. يعني من مشكل داشتم در اين قضيه و تو مشكل من را حل كردي خداوند مشكل شما را هم حل كند.

پس ببينيد عرض ما اين است كتاب نياماً مولفش مشخص است. اينكه بگويم شش نفر مرد است نه چنين چيزي نيست. ما شش نفر معروف به طبرسي داريم، بين اينكه شش نفر معروفند و اينكه بگويم مولف اين كتاب معلوم نيست فرق است. مولف اين كتاب ابن شهر آشوب در معالم العلماء سيد بن طاووس و ديگران همه گفته اند مولفش ابو منصور احمد بن علي بن ابي طالب طبرسي مشخص است مولف كتاب. دوم اينكه اين كتاب مرسل است بحثي درش نيست مراسيل است بايد همان ضوابطي كه در ساير مراسلات داريم آنجا هم اعمال كنيم.

سوم حالا اگر يك روايت درش مسئله تحريف وجود دارد ما همين روايت را مي‌گويم قابل عمل نيست. ولو اينكه در جلسه گذشته توجيهاتي هم كرديم براي همين ذيل روايت و نکته‌اي كه مي‌خواهم در آخر اين بحث اين روايت عرض كنم و بعد دنباله بحث فقهي آيه را عرض كنم اين است اصلاً ما يك جواب خيلي روشن از اين روايت داريم و آن اين است كه در صدر اسلام صحابه پيامبر گاهي اوقات سر يك حرف واو با حكام نزاع مي‌كردند آنوقت چطور مي‌شود كه ما بياييم بگويم ثلث قرآن، قرآن حدود و شش هزار و ششصد و خورده‌اي آيه دارد ثلثش مي‌شود دو هزار و دويست آيه لا اقل بگويم دو هزار و دويست آيه در اينجا حذف شده و اصحاب پيامبر و كساني كه آنجا بوده‌اند چيزي نگفته اند.

سيوطي در كتاب الدر المنثور در جلد سوم صفحه 269 آيه‌اي هست در سوره مباركه توبه آيه صدم: و السابقون الاولون من المهاجرين، سابقين در اسلام، اولين در اسلام چه كساني‌اند؟

1- من المهاجرين 2- والانصار 3- والذين التبعوه. آنهاي كه از اينها تبعيت کرده‌اند. والذين التبعوه باحسان رضي ... عنه ورضوا عنه تا آخر آيه. سيوطي در الدر المنثور مي‌گويد كه كسي داشت اين آيه را در حضور عمر قرائت مي‌كرد، گفت

والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار. عمر گفت واو ندارد، عمر دنبال این بود که سابقین در اسلام را منحصر کند به مهاجرین و انصار جزو سابقین نباشد خودش هم از مهاجرین بود. گفت والانصار نیست و السابقون الاولون من المهاجرین والانصار الذين التبعوه هم نه والانصار والذين... نزاع در سر واو والذين است آن شخص خواند والذين عمر گفت نه واو ندارد والانصار الذين. عمر گفت که به تو گفته این طور بخوانی؟ گفت عبید بن کعب.

که خوب عبید بن کعب يك شخصیت معروفی بود که در آن زمان وقتی در برخی از آیات بحث می‌شد که پیغمبر چطور خواند چطور نخواند یکی از کسانی که بهش مراجعه می‌کردند عبید بود. آمدند پیش عبید، عمرگفت: عبید پیامبر این آیه را چطور می‌خواند؟ همینطور خواند: والانصار والذين التبعوه هم. عمر گفت نه والذين نیست والانصار الذين. سه بار این مطلب بین عمر و عبید رد و بدل شد. عبید گفت به آن خدایی که قرآن را توسط جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر نازل کرد قسم واو را پیامبر قرائت کرد و من خودم از لبان مبارک پیامبر والذين شنیدم و خدا نه از خطاب اجازه گرفت و نه از پسر خطاب، والذين فرموده. بعد هم عمر دیگر رفت که حالا در نقل سیوطی دارد وقتی که رفت دستهایش را بالا برده بود و الله اکبر می‌گفت حالا این اعتراض به خدا بوده یا چیز دیگری من نمی‌دانم.

می‌خواهم این را عرض کنم وقتی سر يك حرف واو این اختلاف بوجود می‌آمد حتی حاضر بودند در مقابل یکدیگر شمشیر بکشند برای اینکه يك واو از قرآن کم و زیاد نشود. آنوقت چطور می‌شود بین این شرط و جزا و إن خفتم ان لا تقسوا في الیتامي فنکحوا بگوئیم بین شرط و جزا دو ثلث قرآن که دوهزار و دویست آیه است سوال شده. پس ببینید ما در بحث امروز يك مقدار باز نسبت به این روایت احتجاج نکاتی را عرض کردیم. حالا خود آقایان دیگر این روایت احتجاج که عرض کردم در قبل از احتجاج مرحوم صدوق در توحید آورده، منتهی در توحید خوشبختانه این ذیل روایت که مسئله حذف دو ثلث قرآن است نیامده. حالا آیا هر دو از يك کتاب گرفته‌اند یا نه، آن هم احتمالش داده می‌شود. این قسمت بحث تمام است. ما نمی‌توانیم بگوئیم این کتاب يك کتاب کلامی است. احتجاجات عقلیه‌ای است که مثل سایر متکلیمن و فلاسفه آورده‌اند این را خودش اول کتاب می‌گوید من هر احتجاجی که منقول از پیامبر و ائمه بوده در اینجا ذکر کرده‌ام.

عرض کردم که صاحب کتاب التمهید به نظر من تفریط کرده‌اند و کتاب را بطور کلی از اعتبار ساقط کرده. این کتابی که بسیار مهم است و بسیار مورد توجه بوده و قبل از احتجاج و بعد از احتجاج کتابی در احتجاجات پیامبر و ائمه به این خوبی نوشته و جمع‌آوری نشده، حالا ما بخواهیم به خاطر ذیل يك روایت که بوی تحریف می‌دهد بیاایم کتاب را رد کنیم. ما برای پذیرش يك روایت و نپذیرفتنش ملاک داریم. اگر يك روایتی متنش با قرآن مخالفت داشت می‌گذاریم کنار. حالا اگر يك روایتی صدرش موافق قرآن بود ذیلش مخالف قرآن ذیلش را می‌گذاریم کنار.

خوب بحث‌های دیگری که در این آیه شریف است این آیه بحث زیاد دارد اولین نکته این و إن خفتم ان لا تقسطوا في الیتامي که توضیح دادیم مراد چیست آیه خفتم به معنای خودش است؟ یعنی خوف داریم، خوف یعنی احتمال زیاد می‌دهیم، احتمال ضعیف را نمی‌گویند خوف، احتمال زیاد. یا خفتم به معنای علمتم است. برخی خواسته‌اند بگویند این خفتم در اینجا به معنای علمتم است یعنی و إن علمتم ان لا تقسطوا في الیتامي، اگر یقین دارید که نسبت به یتامی ظلم می‌کنید با این یتامی یا با مادران یتامی این کار را نکنید بروید سراق زن‌های دیگر که یتامی ندارند و خودشان یتامی نیستند.

این احتمال را بعضی‌ها داده‌اند. احکام القرآن ابن عربی جلد 1 ص 310 و آیات الاحکام سائس ج 1 ص 358 این احتمال آمده. حالا کسانی که این احتمال را می‌دهند دلیلشان این است که خوف از وقوع در ظلم نمی‌شود مانع انسان بشود حالا انسان می‌داند اگر برود در يك شهری آنجا احتمال بدهد که به يك کسی ظلمی کند خوف از وقوع در ظلم شرعاً نمی‌تواند جلوی انسان را بگیرد و بگوید شما حق رفتن به آنجا را نداری پس باید این خفتم به معنای علمتم باشد.

جواب این است که این ان خفتم در اینجا از قبیل شرط محقق الوقوع است نه اینکه شرطی باشد که مفهوم داشته باشد. دقت

کنید اگر ما بگوییم ان خفتم خوف به معنای خودش است یعنی اگر می‌ترسی! معنایش این است که اگر نمی‌ترسید عیبی ندارد، بروید با یتامی ازدواج کنید، بروید مادران یتامی را بگیرید. اگر می‌ترسید که ظلم بکنید در مورد یتامی آنوقت مفهومش این می‌شود اگر نمی‌ترسید ظلم بکنید. این اصلاً مفهومی ندارد.

این در خارج مومنین در اثر آن توضیحاتی که دادم شدتی که اسلام نسبت به اموال یتامی و نکاح با یتامی به خرج داد طوری شدند که از نزدیک شدن به یتامی هم می‌ترسیدند. آیه می‌گوید و إن خفتم یعنی همانی که واقع بوده در خارج همان را بیان می‌کند چنین شرطی مفهومی ندارد. تا ما بیاییم بگوییم اگر ان خفتم بود معنایش این است که اگر نمی‌ترسید بروید همین یتامی را باهاشون ازدواج کنید. و إن خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی. گفتیم اینجا جواب در تقدیر است.

و ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فلا تنکحواهنّ این در تقدیر است. خوب می‌خواهیم بگوییم این شرط مانند إن رزقتَ ولداً فختنه، این دیگر در اصول فقه و معالم خوانده‌اید، إن رزقتَ ولداً فختنه هیچ کسی نمی‌آید بگوید مفهومش این است که: إن لم ترزق ولداً فلا تختنه؛ دیگر يك لم ترزق ولدا که دیگر فلا تختنه دیگر معنی ندارد. این از قبیل شرط محقق موضوع است و شرط محقق موضوع مفهومی ندارد پس خوف در این جا به همان معنای ظاهری خودش است و به معنای علمتم و فیقمتم نیست. این بحث مطلب تمام و مطلب دوم این است که باید رویش فکر کنید فنکحوا در این آیه آیا ظهور در وجوب دارد، ظهور در استحباب دارد ظهور در اباحه دارد که فردا عرض می‌شود؟

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين**